

در مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز، خشونت هست اما مبارزان آغازگر و ادامه‌دهنده‌ی ناموجه خشونت نیستند

## عمار ملکی در گفتگو با محمد حیدری

اعتراضات گسترده در آبان‌ماه گذشته و سرکوب خونین و بی‌سابقه‌ی آن که به کشتار صدها نفر از مردم انجامید، دوره‌ای جدید از تحولات پرشتاب در ایران را آغاز کرده است. قتل‌عام مردمی که از تبعیض و فساد ساختاری و تحقیر سیستماتیک و بی‌اختیار بودن به ستوه آمده و به‌صورتی مسالمت‌آمیز خیابان‌ها را تسخیر کردند، این پرسش جدی را طرح کرد که در برابر حکومتی که کمترین اعتراض و نارضایتی را تحمل نمی‌کند، چگونه می‌توان مقاومت کرد؟ و کدام شیوه‌ی مبارزاتی در آینده خواهد توانست که زمینه‌ای برای تغییر شود؟ در حالی که برخی از سر خشم یا استیصال، در برابر خشونت بی‌رحمانه‌ی حکومت خواستار استفاده‌ی متقابل مردم از خشونت شده‌اند، گروهی دیگر همچنان به پایبندی بر مبارزات خشونت‌پرهیز تأکید دارند.

البته می‌توان گفت که تقریباً تمامی نیروهای مخالف سیاسی استفاده از حق «دفاع از خود» توسط معترضان را مشروع و اخلاقی می‌دانند اما درباره‌ی احتمال گسترش خشونت اختلاف‌نظرهای جدی وجود دارد. برخی حتی نگران فراتر رفتن خشونت از چارچوب قابل دفاع آن و فراهم شدن زمینه‌ی شکل‌گیری احتمالی خشونت سازمان یافته در آینده هستند. این نگرانی حتی از سوی افراد نزدیک به حکومت هم طرح شده است. تردیدی نیست که تحولات آبان‌ماه ما را وارد دوره‌ی جدیدی از تحولات در ایران کرده و احتمالاً در آینده مسئله‌ی خشونت به مسئله‌ی مهمی تبدیل خواهد شد. از این جهت در گفتگو با چند تن از صاحب‌نظران و فعالان سیاسی پرسیده‌ایم که تصور آن‌ها از مسئله‌ی خشونت و آینده‌ی خشونت در ایران چیست؟

حوادث اخیر در ایران مسئله‌ی خشونت و بحث‌های پیرامون آن را دوباره مطرح کرده است. پرسش اصلی این است که اگر کسی در برابر یک ماشین سرکوب بی‌رحم قرار گرفت، آیا هر نوع خشونتی در برابر آن همچنان غیراخلاقی است؟ سؤال دیگر این که فارغ از اخلاقی بودن و نبودن خشونت در چنین شرایطی، آیا در یک جنبش اجتماعی توسل به خشونت می‌تواند به نتیجه‌ی مطلوب بینجامد؟ قبل از این که وارد بحث شویم، اول به مقدمات فکری و سیاسی آن توجه کنیم. اولین تأمل می‌تواند به رابطه‌ی خشونت و ترس مربوط باشد. آیا حکومت می‌خواهد مردم را بترساند یا این که خودش ترسیده و دست به خشونت زده است؟ اعمال خشونت چه نسبتی با ترس دارد؟ رابطه‌ی ترس و خشونت در حوزه‌ی عمل، رابطه‌ای معنادار است. در بسیاری از موارد ترس موجب خشونت می‌شود. وقتی کسی از یک امری می‌ترسد یا از وقوع یک اتفاقی ترس دارد، در مواجهه با آن و برای کاهش ترس، اعمال خشونت می‌کند. از سوی دیگر، این رابطه می‌تواند برعکس باشد. بعضی خشونت می‌کنند برای این که بترسانند. برای جمهوری اسلامی، خشونت اصلی‌ترین ابزاری است که با آن سعی می‌کند مردم را مرعوب و تداومش را حفظ کند. از طرفی هر وقت هم که حاکمان جمهوری اسلامی می‌ترسند، بیشتر خشونت می‌کنند.

البته رویه‌ای که خشونت می‌کنند تا بترسانند، رویه‌ی عادی آن‌هاست. حکومت در اتفاقاتی که طی دو سال اخیر و بعد از اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ شکل گرفت، همواره سعی کرده است که با توسل به خشونت مردم را بترساند و به خانه برگرداند. اما در همین حال و در اعتراضات آبان ۹۸، چون شدیداً ترسیده بود دست به خشونت کم‌سابقه زد. اگر بر فرض به سخنرانی‌های مکرر آقای خامنه‌ای در این اتفاقات توجه کنیم، همه نشانه‌ی ترسی بود که در کلیت نظام وجود داشت و با توسل به خشونت می‌خواستند آن را پنهان کنند. این نوع اعمال خشونت برای این بود که آن ترس را مهار کنند. این رابطه‌ی ترس و خشونت را هم در روان‌شناسی فردی و اجتماعی می‌بینیم و هم در روان‌شناسی حکومت‌ها.

از طرفی دیگر، عده‌ای می‌گویند وقتی ما درباره‌ی سرکوب و ابعاد آن صحبت می‌کنیم، ممکن است باعث ترس مردم شود و به نفع حاکمیت خواهد بود. دیگرانی هم معتقدند که اتفاقاً باید درباره‌ی خشونت که حکومت اعمال می‌کند با دقت اطلاع‌رسانی شود تا مشروعیت جهانی حکومت زیر سؤال رود. به نظر شما در مقابل این خشونت که به گفته‌ی شما، هم از سر ترس اعمال می‌شود و هم هدفش ایجاد ترس است، چه واکنشی باید نشان داد؟ پرداختن به خشونت از سوی کسانی که اطلاع‌رسانی می‌کنند یا فعال حقوق بشر هستند، اثر دوگانه‌ای دارد. از یک سو نشان دادن سطح خشونت که حکومت اعمال می‌کند و پیگیری این که قربانیان این خشونت چه کسانی هستند، وظیفه‌ی فعال حقوق بشر و خبرنگار مستقل است. همچنین انتشار اخبار درباره‌ی میزان خشونت حکومت ممکن است موجب خشم معترضان و افزایش مقاومت آن‌ها شود. از سوی دیگر، انتشار اخباری که نشان‌دهنده‌ی سطح بالای خشونت است، بخشی از مردم را می‌ترساند و آن‌ها احساس می‌کنند که در برابر حکومتی که این سطح از خشونت را انجام می‌دهد نباید اعتراض کرد و در نتیجه این امر ممکن است به عقب‌نشینی بخشی از معترضان بینجامد. به هر حال، این اثر دوگانه وجود دارد. باید دید کدام یک از این دو حالت اتفاق خواهد افتاد. این که مردم می‌ترسند یا این که بیشتر در برابر واکنش خشونت‌آمیز حکومت معترض می‌شوند؟ به نظر من، در این‌جا سازوکار دیگری هم وجود دارد که بحث دیگری است و آن مربوط به مسئله‌ی وقوع انقلاب است و این پرسش که در چه شرایطی انقلاب رخ می‌دهد و چه کشورهایی با کدام فرهنگ اجتماعی، اقبال بیشتری به انقلاب نشان می‌دهند. این بحث به حوزه‌ی مطالعات میان‌فرهنگی مربوط است و نکات جالبی دارد. در مطالعات (uncertainty avoidance) «میان‌فرهنگی، یک شاخص فرهنگی وجود دارد که به آن «نامعلوم‌پرهیزی می‌گویند. بعضی از جوامع نامعلوم‌پرهیزی بالایی دارند، یعنی سعی می‌کنند که به روش‌های مختلف از شرایط (uncertainty acceptance) نامعلوم بپرهیزند. از طرف دیگر، بعضی از فرهنگ‌ها و جوامع نامعلوم‌پذیر هستند، یعنی اگر وضعیتی نامعلوم باشد از سر کنجکاوی به سمت کشف کردن آن می‌روند. این مسئله در حوزه‌های مختلف زندگی تأثیر دارد.

تحقیقات نشان می‌دهد که در کشورهایی که نامعلوم‌پرهیزی بالایی دارند، تحولات اجتماعی عمدتاً از طریق انقلاب یا تظاهرات خیابانی رخ می‌دهد. مثلاً فرانسه یکی از کشورهایی است که نامعلوم‌پرهیزی بالایی دارد. در مقابل کشورهایی مثل هلند یا کشورهای اسکانندیناوی نامعلوم‌پذیرند و تغییرات اجتماعی در آن‌ها از طریق اصلاح و گفتگو انجام می‌شود. سابقه‌ی وقوع انقلاب‌ها را می‌توان در جوامع نامعلوم‌پرهیز مشاهده کرد. فرانسه در اروپا، با آن

انقلاب‌های مکرر، و کشورهای مثل ایران و کشورهای عربی نامعلوم‌پرهیزی بالایی دارند. شاید عجیب به نظر برسد که این جوامع در عین حال که نامعلوم‌پرهیز هستند، چگونه ریسک انقلاب را به جان می‌خرند؟ نامعلوم‌پرهیزی با ریسک‌پرهیزی یکی نیست، این‌ها دو پدیده‌ی مختلف هستند. نامعلوم‌پرهیزی یعنی این که شما از آنچه نامعلوم می‌پندارید پرهیز می‌کنید اما برای آنچه وقوعش را محتمل و معلوم فرض می‌کنید، حاضرید هزینه بدهید و اگر احساس کنید که نتیجه‌ی ریسکتان معلوم است حتی ریسک بیشتری را می‌پذیرید. بگذارید مثالی بزنم. در ابتدای جنبش سبز میلیون‌ها تن از مردم به خیابان آمدند. در آن شرایط، فرض معلوم برای معترضان این بود که سیستم در برابر خواسته‌ی آن‌ها یعنی باطل کردن انتخابات عقب‌نشینی می‌کند. فرض‌شان این بود که با حضور گسترده‌ی معترضان و ایستادگی نامزدهای ناراضی، نتیجه معلوم است. وقتی که حکومت به سرکوب گسترده روی آورد و از ۳۰ خرداد ۸۸ شروع به کشتار معترضان کرد، وضعیت عوض شد و مردم این امر را «معلوم» شد. چون (uncertain)) فرض کردند که احتمالاً سیستم عقب‌نشینی نمی‌کند و در نتیجه پیروزی اعتراضات نامعلوم مردم ایران نامعلوم‌پرهیزند، معترضان کم‌کم عقب‌نشینی کردند.

حال فرض کنید که شرایط به سمتی برود که تلقی عمومی این باشد که آینده‌ی حکومت مستقر، نامعلوم و شکننده است و بی‌ثباتی حکومت را وضعیت معلوم فرض کنند. به عبارت دیگر، گروه بزرگی از مردم به این نتیجه برسند که سیستم در حال فروپاشی است و ماندگار نخواهد بود. در این‌جا امر نامعلوم، دوام سیستم است و در نتیجه آن چیزی که مردم از آن پرهیز می‌کنند، حمایت از سیستم است؛ آنچه معلوم فرض می‌شود سقوط نظام است؛ در نتیجه تعداد بیشتری به خیابان‌ها می‌آیند و شرایط انقلابی‌تر می‌شود.

حال برگردیم به سؤال شما. آیا مردم در برابر اخبار مربوط به خشونت حکومت عقب‌نشینی می‌کنند یا تهاجمی‌تر می‌شوند؟ من فکر می‌کنم که غیر از مسئله‌ی خشونت، چیزی که باعث می‌شود مردم عقب‌نشینی کنند یا نکنند، این است که آیا تلقی جمعی ماندگاری حکومت را معلوم فرض می‌کند یا سقوط آن را. اگر باور جمعی، سقوط نظام را امری حتمی فرض کند، در این صورت به‌رغم خشونت حکومت، ممکن است مردم باز هم به خیابان بیایند. اگر از این منظر بنگریم می‌توان فهمید که چرا به‌رغم سرکوب گسترده‌ی حکومت در دی ماه ۹۶، اعتراضات کوچک‌تر باز هم ادامه یافت و در نهایت گروه بزرگی از مردم در آبان ۹۸ دوباره بیرون آمدند.

**بد نیست وارد این بحث شویم که گاه در برابر خشونت حاکمیت، آرام آرام معترضین هم به سمت اعمال خشونت می‌روند. اولین سؤال این است که آیا توسل به خشونت از طرف معترضین نادرست است؟ یا این که می‌توان تصور کرد که این اعمال خشونت هم اخلاقی باشد و هم مفید؟**

در مورد خشونت‌پرهیزی نکته‌ای هست که باید به آن پرداخت. «مبارزات خشونت‌پرهیز» را گاهی «مبارزات بدون خشونت» هم می‌نامند که به نظر می‌رسد تعبیری نادرست است. ما اساساً نمی‌توانیم در مقابل حکومت‌های استبدادی و سرکوبگر، مبارزه‌ی «بدون خشونت» داشته باشیم. این خواسته‌ی آرمانی و ناشدنی است اما می‌توانیم «خشونت‌پرهیز» باشیم و مبارزات مدنی نیز مبارزات خشونت‌پرهیز هستند نه بدون خشونت! معنای خشونت‌پرهیزی این نیست که اگر حکومت به خشونت متوسل شود باید مبارزه را تعطیل کرد تا از بروز خشونت

جلوگیری شود. مبارزه باید خشونت‌پرهیز باشد اما مبارزه‌ی «بدون خشونت» ممکن نیست زیرا حکومت‌ها آن را به خشونت می‌کشند.

اصلاح‌طلبان تفسیری غیرواقعی از خشونت‌پرهیزی مطرح می‌کنند و در عمل با این توجیه که نیروهای سرکوب مبارزه را به خشونت می‌کشند، مخالف اعتراضات مدنی و تظاهرات خیابانی هستند. این نگاه «خشونت‌گریز» اتفاقاً در برابر مبارزه‌ی «خشونت‌پرهیز» قرار دارد. نگاه «خشونت‌گریز» این است که اگر مبارزات از هر طرفی، حتی از طرف حکومت، به خشونت کشیده شد، ما نباید وارد این مبارزه شویم و باید از آن دوری کنیم. آن‌ها در اصل به بهانه‌ی گریز از خشونت، مبارزه را تعطیل می‌کنند.

اما در تاریخ مبارزات «خشونت‌پرهیز» چنین نگاه غیرواقعی‌ای به خشونت وجود ندارد. حتی در اندیشه‌ی کسانی که به اصطلاح پیامبران مبارزات خشونت‌پرهیز بوده‌اند، چنین نگاهی دیده نمی‌شود. برای مثال، گاندی در جایی می‌گوید که «من خشونت را هزاران بار به نامرد ساختن تمامی یک ملت و یک نژاد مرجح می‌شمارم. نظریه‌ی عدم خشونت من هرگز نمی‌پذیرد که از مقابله با خطرات بگریزیم و عزیزان خود را بی‌دفاع رها کنیم. میان اعمال خشونت و گریز بزدلانه، مسلماً من خشونت را بر بزدلی ترجیح می‌دهم.» این سخنان در کتاب «همه‌ی مردم برادرند» آمده است.

بحث این‌جاست که چگونه می‌توان مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز را از مبارزه‌ی خشونت‌آمیز جدا کرد؟ باید تعریف و معیارهای مشخصی درباره مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز داشته باشیم. مبارزات خشونت‌پرهیز دو شرط اساسی دارند: اول این که مبارزان و معترضان آغازگر خشونت نباشند و دومین شرط این است که ادامه‌دهنده‌ی خشونت به شکل ناموجه نباشند، یعنی اگر ضرورتی بر ادامه‌ی خشونت برای دفاع مشروع نیست، آن را متوقف کنند. در بسیاری از موارد، افراد برای دفاع از خود ناچارند به میزانی از خشونت متوسل شوند. فرض کنید که مأموری مردم را می‌کشد یا تکتیراندازی وجود دارد که مردم سعی می‌کنند او را خلع سلاح کنند. اما نکته این‌جاست که مبارزان خشونت‌پرهیز ادامه‌دهنده‌ی ناموجه خشونت نخواهند بود و در عین حال آغازگر خشونت هم نیستند. این‌ها، دو اصل مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز هستند.

اما اگر حکومت به خشونت متوسل شود و ما بگوییم باید مبارزه را تعطیل کنیم، این خشونت‌گریزی است. یعنی گریز از خشونت به هر شکل. به نظر می‌رسد که هیچ‌کدام از نظریه‌پردازان مبارزات خشونت‌پرهیز چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرند. پس خشونت‌پرهیزی به این معنا نیست که شما اصلاً در مبارزات و اعتراضات‌تان درگیر خشونت نمی‌شوید. شکی نیست که حکومت خشونت می‌کند. هنر مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز این است که تا حد ممکن از خشونت می‌پرهیزد و آغازگر و ادامه‌دهنده‌ی ناموجه خشونت نیست.

به نظر می‌رسد که مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز را مشروع می‌دانید. سوال دیگری که به ذهن می‌رسد این است که چرا مبارزه‌ی خشونت‌آمیز نامشروع است؟ چهار دهه‌ی قبل، مبارزه‌ی مسلحانه یکی از گزینه‌های موجود بود و حتی برخی از جریان‌های چپ، مبارزه‌ای غیر از آن را ممکن نمی‌دانستند. اما به نظر می‌آید که در این سال‌ها هر نوع مبارزه‌ی سازمان‌یافته‌ی خشونت‌آمیز دیگر نامعتبر شده است. هرچند می‌دانیم که در بعضی کشورها، مثل آمریکا و مکزیک، حمل سلاح بر اساس قوانین اساسی مجاز است و ظاهراً علت گنجاندن چنین حقی در قانون اساسی

آمریکا این بود که اگر حکومت به سمت دیکتاتوری کشیده شد، مردم بتوانند از سلاح استفاده کنند. آیا هر نوع مبارزه‌ی خشونت‌آمیز در هر شرایطی نامشروع است؟

این نکته‌ی مهمی است. می‌توان بر مبارزه‌ی خشونت‌آمیز از دو منظر نقد داشت. یکی منظر اخلاقی است. کسانی مثل گاندی و لوترکینگ می‌گویند که اساساً توسل به خشونت و استفاده از ابزار خشونت - و شیوه‌ی اصلی آن یعنی مبارزات مسلحانه - غلط است زیرا به تکثیر و بازتولید خشونت می‌انجامد. چرخه‌ای ایجاد می‌کند که به نتیجه نمی‌رسد و از طریق این نوع مبارزه نمی‌توانید به آزادی و عدالت برسید. از طرف دیگر، ممکن است سبب شوید که بی‌گناهان قربانی شوند و این اخلاقی نیست. پس آن‌ها از منظر اخلاقی مبارزات خشونت‌آمیز و مسلحانه را رد می‌کنند.

کسانی هم هستند که از نظر راهبردی و کارکردی، مبارزات مسلحانه را رد می‌کنند. نمونه‌اش ماندلا است؛ هر چند او در مقطعی خودش به مبارزات قهرآمیز روی آورد اما مبارزات مسلحانه را نقد و نفی کرد. توجه داشته باشید که مبارزه‌ی قهرآمیز و مبارزه‌ی مسلحانه یکی نیست و این دو را باید تفکیک کرد. ماندلا می‌گوید مبارزات قهرآمیز و خرابکاری شرافت‌آمیز موجب خون‌ریزی و هدر رفتن جان انسان‌ها نمی‌شود، درحالی‌که مبارزه‌ی مسلحانه موجب خون‌ریزی و تقویت چرخه‌ی خشونت می‌شود.

نظریه‌پرداز نافرمانی (Henry David Thoreau) «بد نیست به نکته‌ی دیگری اشاره کنم. «هنری دیوید ثورو مدنی است. او اولین کسی است که بحث نافرمانی مدنی را مطرح کرد و مخالف خشونت هم بود. او در عین حال زمانی رساله‌ای به اسم «دفاع از جان براون» نوشت. جان براون مزرعه‌داری طرفدار لغو بردگی در آمریکا بود. او بعد از سال‌ها مبارزه، سرانجام به مبارزه‌ی مسلحانه روی آورد. ثورو در دفاع از جان براون رساله‌ای نوشت و گفت که من نه می‌خواهم بکشم و نه می‌خواهم کشته شوم، اما می‌توانم تصور کنم زمانی فرا خواهد رسید که یکی از این دو امر اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. این مهم است که واضع نظریه‌ی نافرمانی مدنی از روش خشونت‌آمیز در شرایط خاص دفاع کرده است. می‌خواهم بگویم حتی نظریه‌پردازان مبارزات خشونت‌پرهیز هم به طور مطلق نافی مبارزات خشونت‌آمیز نیستند.

اما از سوی دیگر، تحقیقات تجربی هم نفی مبارزات مسلحانه را تأیید می‌کند. تحقیقات آماری خانم **اریکا چنوت** **نشان می‌دهد** که اغلب مبارزاتی می‌توانند موفق شوند که تعداد بیشتری از مردم را جذب کنند. بر اساس این نظریه، شما برای پیروزی باید بتوانید تعداد زیادی از مردم را درگیر مبارزه کنید اما در مبارزات مسلحانه این کار ممکن نیست. وقتی وارد مبارزات مسلحانه می‌شوید چطور می‌توانید بخش بزرگی از مردم را با خود همراه کنید؟ درگیری مسلحانه و هزینه‌های آن و روش‌های چریکی نمی‌تواند بخش بزرگی از مردم را همراه کند. از این جهت است که امکان پیروزی کمتر می‌شود. درحالی‌که همین پژوهش‌ها نشان می‌دهد که احتمال پیروزی مبارزات مسالمت‌آمیز و خشونت‌پرهیز بیشتر از مبارزات مسلحانه است.

نکته‌ی دیگر این که در مبارزه‌ی مسلحانه حکومت همواره دست بالا را پیدا می‌کند زیرا حکومت به مراتب سلاح‌های بهتر و بیشتری دارد. می‌توان تصور کرد که در چنین تقابلی به سختی می‌توان پیروز شد. از سوی دیگر، اکنون در زمانه‌ای به سر می‌بریم که بسیاری از نهادهای بین‌المللی و کشورهای دموکراتیک و آزاد هم مبارزات مسلحانه و روش‌های خشونت‌آمیز را تأیید نمی‌کنند و حتی آن را صریحاً رد می‌کنند و در این موارد

جانب حکومت را می‌گیرند. بنابراین، مبارزان حمایت بین‌المللی را از دست خواهند داد. پس هم به لحاظ اخلاقی و هم از نظر راهبردی، مبارزات مسلحانه مردود و ناکارآمد به‌نظر می‌رسد. البته همان‌طور که گفتم مبارزات مسلحانه، از نظر برخی نظریه‌پردازان، کاملاً نفی نشده است و تحقیقات تجربی هم نشان نمی‌دهد که آن‌ها در هر شرایطی ناموفق بوده‌اند. بعضی می‌گویند آیا مبارزات مسلحانه در کنار مبارزات خشونت‌پرهیز می‌تواند مفید باشد یا نه؟ این پرسش را باید بررسی کرد. در همان زمانی که لوترکینگ مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز را ترویج می‌کرد، مالکوم ایکس معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه بود. همان موقعی که ماندلا طرفدار مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز و خرابکاری شرافت‌آمیز بود، گرایش‌های معطوف به مبارزه‌ی مسلحانه هم در آفریقای جنوبی وجود داشت. در انقلاب ایران هم بخشی از کسانی که مبارزه کردند، چریک بودند. البته سرانجام پیروزی انقلاب ۵۷ در مرحله‌ی نهایی، با تظاهرات گسترده و اعتصابات سراسری به دست آمد که جزو روش‌های خشونت‌پرهیز به شمار می‌رود اما مبارزات چریکی هم وجود داشت. به هر حال، این بحث دیگری است اما در مجموع می‌توان گفت که مبارزات مسلحانه از نظر اخلاقی و راهبردی قابل تجویز و توصیه نیست.

در مسیری که خشونت سازمان‌یافته و مبارزه‌ی مسلحانه منتفی است، تنها راهی که می‌ماند مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز است. اما همان‌طور که خودتان گفتید مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز به این معنا نیست که هیچ خشونت‌ری نخواهد داد زیرا دولت‌ها خشونت می‌کنند و خشونت بر مبارزات تحمیل می‌شود. سؤال این‌جا است که وقتی وارد مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز می‌شوید، انتظار دارید دولتی که در مقابل شما است، دولت مسنولی باشد و به حداقلی از قوانین انسانی و قواعد بین‌المللی پایبند بماند. برخی معتقدند دولت‌هایی که در مقابل مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز ناچار به عقب‌نشینی شدند، دولت‌هایی بودند که تا حدی به این اصول پایبند بودند. اما یک حکومت غیرعادی مثل ایران یا کره‌شمالی چه خواهد کرد؟ فارغ از بحث اخلاقی، سؤال این است که آیا در چنین شرایطی به لحاظ عملی امکان موفقیت مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز وجود دارد؟

بله این نکته‌ی مهمی است. در نظریه‌های مربوط به مبارزات خشونت‌پرهیز، به‌ویژه در بحث نافرمانی مدنی، اولین چیزی که می‌گویند این است که نافرمانی مدنی در ساختاری عملی است که حداقلی از شرایط دموکراتیک را دارد. یعنی باید حدی از قانون‌مندی وجود داشته باشد تا اگر شما قانونی را نقض کردید، طرف مقابل هم واکنشی قانون‌مند نشان دهد.

از این نظر، بسیاری از نظریه‌پردازان، از جمله جان رالز، هانا آرننت و یورگن هابرماس می‌گویند که مبارزات مدنی را در بسترهای سرکوبگر استبدادی نمی‌توان پیش برد. اما از آن سو تجربه‌ی آفریقای جنوبی و ماندلا هم وجود دارد. جمهوری اسلامی حکومت سرکوبگری و از منظری نوعی آپارتاید است. از این جهت، تا حد زیادی با آفریقای جنوبی قابل مقایسه است. البته مزیت آفریقای جنوبی این بود که دادگاه‌ها و ساختار قضایی‌اش تا حدودی مستقل بود. به همین دلیل کسی مثل ماندلا که در زمان دستگیری معتقد به مبارزه‌ی قهرآمیز بود، اعدام نشد اما در جمهوری اسلامی کسی مثل فرزاد کمانگر که تنها یک معلم بود، اعدام شد.

ماندلا سرانجام به این نتیجه رسید که روش‌های خشونت‌پرهیز از نوع روش گاندی، کارآمدی ندارد. به همین دلیل، به روش‌های قهرآمیز و روش‌های خرابکارانه‌ی شرافت‌آمیز روی آورد. ماندلا توضیح می‌داد که مسئله‌ی اصلی ما

این است که روشی را به کار نبریم که موجب تباه شدن جان انسان‌ها و کشتار شود. پس روش مبارزه‌ی مسلحانه را کنار گذاشت. او می‌گفت ما چند راه داریم که یکی مبارزه‌ی مسلحانه و مبارزه‌ی چریکی شهری و دیگری تروریسم است. اما همه‌ی این‌ها موجب تباه شدن زندگی انسان‌ها و خون‌ریزی و کشتار می‌شود. بنابراین، روش مبارزه‌ی «خرابکاری شرافتمندانه» را انتخاب کرد. ماندلا می‌گفت ما سعی می‌کردیم چوب لای چرخ ماشین حکومت بگذاریم و تنش را چنان بالا ببریم که رژیم نهایتاً مجبور به مذاکره شود. به جایی برسد که بفهمد با ادامه‌ی این وضعیت چرخ حکومت دیگر نمی‌تواند بچرخد و در برابر وضعیت فرسایشی و فروپاشی، سرانجام به مذاکره با مخالفان تن در دهد. به نظر می‌رسد که همین شیوه بود که ماندلا را پیروز کرد.

ماندلا و یارانش هم از روش خشونت‌پرهیز و هم از مبارزه‌ی قهرآمیز خرابکارانه استفاده کردند و هم سعی کردند که توجه افکار عمومی جهان را به خود جلب کنند و فشارهای بین‌المللی را افزایش دهند. اما اگر گروهی دنبال روش‌های مسلحانه باشند، امکان جلب حمایت بین‌المللی را نخواهند داشت. هر چند در آن زمان آمریکا و انگلیس، ماندلا را تروریست می‌دانستند اما در نهایت او با مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز توانست جهان را با خود همراه کند و با مبارزات خرابکارانه‌ی شرافت‌آمیز، حکومت را به عقب‌نشینی و مذاکره واداشت.

مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز می‌تواند از ابزارهای گسترده‌تری بهره‌گیرد، از اعتصابات سراسری تا روش‌های مختلفی همچون خرابکاری. اما با حفظ همان دو شرط اصلی پیش‌گفته یعنی خودداری از آغاز و ادامه‌ی ناموجه خشونت و در عین حال پرهیز از روش‌هایی که موجب اتلاف جان انسان‌ها می‌شود. فکر می‌کنم که در این صورت، حتی حکومتی غیرنرمال مثل جمهوری اسلامی را هم می‌توان تسلیم کرد. هرچند جمهوری اسلامی حکومتی به شدت سرکوبگر است اما می‌توان تصور کرد که در صورت افزایش هم‌زمان فشارهای داخلی و بین‌المللی، ناچار به عقب‌نشینی شود. ما هنوز همه‌ی روش‌های مبارزات خشونت‌پرهیز را امتحان نکرده‌ایم.

با توجه به تحولات ایران و رویدادهای چند سال اخیر، به نظر می‌رسد که دیگر پروژه‌ی اصلاح‌طلبان حکومتی در ایران به نهایت خودش رسیده و از نظر برخی تحلیل‌گران باید آن را شکست‌خورده پنداشت. در شرایطی هستیم که برخی معتقدند وارد دوره‌ی پیش‌انقلاب شده‌ایم. آیا شما می‌پذیرید که ما با ظهور زمینه‌ها و مقدمات انقلاب در ایران مواجه‌ایم؟ آیا امکان تداوم مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز در شرایط انقلابی هم وجود دارد؟

با توجه به شواهد به نظر می‌رسد که هم به لحاظ عملی و هم به لحاظ نظری فرض اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی باطل شده است. جمهوری اسلامی نشان داده است که اصلاح‌پذیر نیست اما در عین حال تسلیم‌پذیر است. یعنی جمهوری اسلامی اصلاح نمی‌شود اما در اثر فشار تسلیم می‌شود. چون اصلاح‌پذیر نیست وارد مرحله‌ی انقلاب برای تغییر یا گذار می‌شویم. نکته اینجاست که اصلاح‌طلبان همیشه انقلاب را امری خشونت‌آمیز جلوه می‌دهند و انقلاب را معادل کشت و کشتار می‌دانند، یعنی همان شیوه‌ای که خودشان بعد از انقلاب ۵۷ به کار بردند. اما باید توجه داشت که می‌توان از دو نوع انقلاب سخن گفت: انقلاب سخت و انقلاب نرم. بسیاری از جنبش‌های خشونت‌پرهیز موفق، در واقع جنبش‌های انقلابی بودند. چیزی که در آفریقای جنوبی و در دوران ماندلا اتفاق افتاد، انقلاب بود. آنجا هم نظام سیاسی دگرگون شد و تغییر کرد و «گذار» رخ داد و یک نظام دموکراتیک سربرآورد. پس اگر انقلاب را تغییر ساختاری بدانیم، باید گفت که وارد مرحله‌ی انقلابی شده‌ایم. اگر این مرحله را با نوعی

انقلاب نرم که آن را «گذار» می‌خوانم به سرانجام برسانیم، هزینه کمتر خواهد بود. اما ممکن است که در نهایت نظام با نوعی انقلاب سخت و حتی خونین تغییر کند. این که چه خواهد شد پرسشی است که پاسخ آن، همچنان نامعلوم است.

ما وارد مرحله‌ی انقلاب شده‌ایم اما سؤال این‌جاست که آیا می‌توانیم با انقلابی نرم و گذاری مسالمت‌آمیز از جمهوری اسلامی عبور کنیم؟ این گذار نیازمند ادامه یافتن مبارزات خشونت‌پرهیز و فشارهای بین‌المللی است. احتمال دارد که در آینده بخشی از معترضان به روش‌هایی مثل خرابکاری روی بیاورند، با این هدف که جمهوری اسلامی نهایتاً تسلیم شود و به جایی برسد که حاضر به مذاکره باشد تا این گذار اتفاق بیفتد. مثل آفریقای جنوبی و کشورهای شرق اروپا.

اما حالت دیگر این است که جمهوری اسلامی به همان راهی رود که در سوریه دیدیم و نظام به هیچ عنوان حاضر نشود کوتاه بیاید. در این‌جا پرونده‌ی مرحله‌ی انقلاب نرم بسته می‌شود و شاید انقلابی سخت به وقوع بپیوندد. حتی ممکن است که دخالت بین‌المللی نقش سرنوشت‌سازی پیدا کند، مثل آنچه در لیبی رخ داد. به هر حال، اکنون به مرحله‌ی انقلابی وارد شده‌ایم و مسئله این است که آیا می‌توانیم با انقلاب نرم از این مرحله گذر کنیم یا این که به انقلابی سخت خواهیم رسید؛ مسئله‌ای که در نهایت رفتار حکومت تعیین‌کننده‌ی آن است.

عمار ملکی استادیار علوم سیاسی دانشگاه تیلبرگ هلند و مدیر مؤسسه‌ی افکارسنجی «گمان» است. حوزه‌ی پژوهش دانشگاهی او مدل‌های دموکراسی و نقش تفاوت‌های فرهنگی در طراحی نهادهای سیاسی و سیاست‌گذاری است. او همچنین کارشناس مسایل سیاسی ایران و افکارسنجی ایرانیان است. یکی از موضوعات مورد علاقه‌ی او مبارزات مدنی و خشونت‌پرهیز است. کتاب «از نافرمانی مدنی تا بدفرمانی مدنی» حاصل پژوهش او در این حوزه است.